چالش های آموزش عالی بر مبنای نقد فردریش نیچه از فرهنگ مدرن

رمضان برخورداری[۱]

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۶ پذیرش نهایی: ۹۶/۱/۲۲

چکیده

همچنان که در برخی اسناد تاریخی اشاره شده است، آموزش عالی به عنوان یک نهاد سابقه ای بیش از هشتصد سال دارد و در خلال این دوره تحولات مهمی را از سر گذرانده است. آموزش عالی در دوران مدرن تابعی از مدرنیته به عنوان یک جنبش فراگیر با ویژگی هایی چون اصالت علم، اصالت فرد، تولید انبوه و اصالت تکنیک است. پدید آمدن چنین گرایش هایی در آموزش عالی مدرن در تقابل با ارزش هایی است که در ابتدا از نهادی چون آموزش عالی انتظار می رفته است. یکی از مهمترین اندیشمندانی که ویژگی انبوه ساز دوران مدرن را در پرتو اندیشه ای چون اصالت به چالش کشیده است فردریش ویلهلم نیچه اندیشمند قرن نوزدهم آلمانی است. هدف مقاله حاضر تبیین چشم انداز تحلیلی وی از موضوع فرهنگ انبوه و مساله اصالت و رابطه آن با آموزش عالی و بررسی چگونگی به محاق رفتن اصالت در آموزش عالی مدرن به منزله تابعی فرایند مدرن شدن است. رویکرد روش شناختی پژوهش تحلیل مفهومی است که در آن فعالیت های تحلیل مفهوم، تفسیر مفهوم و مفهوم پردازی و ارزیابی ساختار مفهوم انجام می شود. نتایج بررسی دیدگاه وی حاکی از این است که بنا به رسالت دوگانه ای که از فیلسوف برمی‌شمارد یعنی فیلسوف به مثابه طبیب و فیلسوف به مثابه تندیسگر، در مقاله حاضر دستاوردهای وی به عنوان طبیب فرهنگ و تندیسگر فرهنگ در عرصه آموزش عالی مدرن استخراج و مورد بررسی قرار گرفته است. در عرصه نخست علائم بیماری آموزش عالی چون پذیرش انبوه، غلبه کمیّت در تمام ابعاد آموزش عالی، غلبه روش علمی به عنوان یگانه روش مقبول، غیاب جنبه زیبایی شناختی شناسایی شده است و در جنبه تندیس گری اصلاح رویه های یاد شده مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش مفهوم پردازی نتایج دیدگاه وی به منزله نهلیسم سلبی و ایجابی در آموزش عالی بررسی شده است. در عرصه نخست (سلبی) علائم بیماری آموزش عالی چون پذیرش انبوه، غلبه کمیّت در تمام ابعاد آموزش عالی، غلبه روش علمی به عنوان یگانه روش مقبول، غیاب جنبه زیبایی شناختی شناسایی شده است و در جنبه تندیس گری (ایجابی) اصلاح رویه های یاد شده مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: آموزش عالی، مدرنیته، فرهنگ انبوه، نیچه، نهلیسم سلبی، نهلیسم ایجابی

[۱]. استادیار دانشگاه خوارزمی، ramazanbarkhordari@gmail.com

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

«این که هر کس خواندن تواند آموخت، سرانجام نه تنها نوشتن که اندیشیدن را نیز تباه خواهد کرد».(نیچه/آشوری، چنین گفت زرتشت ۱۳۸۶، ص۵۲)

مقدمه

اگر چه آموزش عالی به لحاظ تاریخی سابقه ای طولانی داشته است؛ اما با ظهور مدرنیته و دوران مدرن نهاد آموزش عالی مختصات و ویژگی های خاصی پیدا می کند که خود تابعی از وضعیت ویژه دوران مدرن است. علی رغم اینکه با ورود انسان به این دوره امکانات متمایز و افق وسیع تری فراروی او قرار می‌گیرد امّا خود این وضع جدید به وجودآورنده چالش های نوپدید برای انسان ونیز نهاد آموزش عالی برآمده از آن است. اندیشمندان متعددی چالش هاو تهدید های فرا روی تعلیم و تربیت به معنای عام و آموزش عالی به معنا خاص را تحلیل و ارزیابی کرده اند و مدیران و سیاست گذاران در این عرصه را هشدار داده اند. به لحاظ تاریخی از نظر کلنر[۱] «نقد فرهنگ و نشر انبوه در خلال قرن هجدهم ظهور یافت که بر تامل در زندگی و تفریحات مدرن که از قرن شانزدهم شروع شده بود و توام با افول فئودالیسم، پدید آمدن انقلاب های صنعتی و دموکراتیک و ادبیات عامه و ژورنالیسم همراه بود و اندیشمندانی چون مونتنی[۲]، پاسکال[۳] و گوته[۴] از جمله آن منتقدان بودند» (کلنر،۲۰۱۴، ص۲). از جمله کسانی که در قرن نوزدهم نقدهای کوبنده ای به نهادهای برآمده از فرهنگ و تمدن مدرنیته و از جمله آموزش عالی مدرن دارد فردریش ویلهلم نیچه[۵] (۱۹۰۰-۱۸۴۴) فیلسوف آلمانی است. پاول ریکور[۶] در اثر *فروید و فلسفه*[۷] گفته است که عرصه فکری و فرهنگی زمانه ما در افسون سه اندیشمند است که می توان از آنها تحت عنوان سه استاد بدگمان یاد کرد. این سه استاد عبارتند از نیچه، فروید و مارکس (ریکور،۱۹۷۰). تامل نیچه در مقوله فرهنگ آنچنان ژرف و گسترده است که کسی چون فردریک کاپلستون[۸] - به عنوان یکی از مهمترین نیچه شناسان- به همین مناسبت

[1].Kellner
[2] .Monteni
[3] .Pascal
[4] .Goethe
[5].Friedrich Wilhelm Nietzsche
[6] .P.Ricoeur
[7]. Freud and Philosophy
[8] .F.Copleston

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

وی را فیلسوف فرهنگ می نامد. نیچه از اصطلاح فرهنگ انبوه[1] به عنوان یک ویژگی عام در نهاد سازی های مدرن اشاره می کند و خود مقوله آموزش و پرورش و آموزش عالی را نیز در ذیل همین ویژگی تجزیه و تحلیل می کند. آغاز قرن بیستم برای آموزش عالی توام با چالش هایی است که سیاستگذاران در این حوزه را به تامل فرا می خواند. آموزش عالی مدرن حاصل نگرش نوینی است که انسان به خود و جهان پیدا کرده است. یکی از مهمترین آرمان هایی که قوام بخش اندیشه مدرنیته است اهمیت یافتن فردیت[2] است که همواره مقوله اصالت[3] پیوند وثیقی با آن داشته است. همچنان که در وصف تمدن مدرن گفته شده است، برخی از ویژگی های آن برخی از عناصر دیگر آن را به چالش می خواندکه گاهی از آن با عنون چهره ی ژانوسی تمدن مدرن یاد می کنند (برمن/فرهادپور، ۱۳۷۹). از یک سو از جمله ی این چالش ها تضاد و تقابل اصالت و فردیت با تولید و نشر انبوه[4] در محیط دانشگاههای مدرن است. تولید و نشر انبوه خود تابعی از ارزش تولید انبوه در عرصه صنعت و بازار مدرن است. چنین الگوی هنجاری به قلمرو محیط های دانشگاهی نیز تسری پیدا کرده است، به گونه ای که به عنوان مثال در ذیل معیارهای ارزیابی اعضای هیات علمی دانشگاه ها نمود یافته است و در ارتقای آنها به مراتب بالاتر علمی (به لحاظ اداری) تاثیر قابل توجهی دارد. اگر اصالت، فردیت و پرورش فردیت را ارزش های قابل توجهی در عرصه آموزش عالی بدانیم آنچه که به واسطه ارزش های دیگری چون تولید انبوه در محیط های دانشگاهی مورد تهدید واقع شده است همانا افول فردیت و ارزش های فردی و اصالت در پدید آمدن دانش در محیط های آکادمیک است. یکی از دغدغه هایی که در فضای مدیریت دانشگاه های مدرن برای مدیران به وجود آمده است موضوع مدیریت دانش[5] است که خود به دیگر ویژگی های تمدن مدرن چون کارایی و مهندسی دانش به منظور اثر بخشی پیوند می یابد (میلام.۲۰۰۶). مدیریت دانش حاکی از پدید آمدن حجم انبوهی از دانش ها و اطلاعات در عرصه های مختلف است که ضرورتاً اصالت نقش چندانی در آن ایفا نمی کند.

[1].Mass Culture
[2] .Individuality
[3].Authenticity
[4] .Mass press
[5] .Knowledge management

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

نیچه در آثار مختلفش به ویژه در سخنرانی ژانویه ۱۸۷۲ تحت عنوان *آینده نهادهای تربیتی ما*[1] به پدید آمدن فرهنگ انبوه و آثار مخرب آن بر فردیت و اصالت هشدار داده بود. هایدگر (۱۹۳۳) نیز در سخنرانی معروف خود تحت عنوان *خوداثباتی دانشگاه آلمان*[2] در ابتدای آن این پرسش را مطرح می کند که آیا دانشگاه آلمان آنچنان ذات اصیلی دارد که بتواند هستی (دازاین) ما را شکل دهد؟ کی یرکه گور هم در آثار خود در مورد انبوه شدن وضعیت با توجه به امکانات و تهدیدهای آن سخن گفته بود (پروسر،۲۰۰۰). در مقاله حاضر با تاکید اندیشه های نیچه در مورد مشخصات فرهنگ مدرن با توجه به ویژگی انبوه ساز آن پیامدهای آن با توجه به آموزش عالی بررسی می شود.

مسئله ای که در مقاله حاضر بررسی و تبیین می شود این است که موضوع فرهنگ انبوه و نقد فرهنگ مدرنیه در پرتو تحلیلی که نیچه از آن دارد چگونه به مسئله به محاق رفتن فردیت و اصالت در آموزش عالی مربوط می شود و در صورتی که راه حل برون رفتی با توجه به تحلیل نیچه بتوان استخراج کرد، آن را عرضه و با توجه به مولفه مفهوم پردازی در رویکرد روش شناختی مقاله چشم انداز مفهوم شناختی مورد تحلیل قرار گیرد. از این رو هدف مقاله حاضر هدف این که چالش های فرا روی آموزش عالی مدرن را در پرتو اندیشه های انتقادی نیچه در مورد فرهنگ انبوه یا خصلت انبوه سازی فرهنگ مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

رویکرد پژوهش

روش پژوهش در مقاله حاضر بر اساس رویکرد پژوهش فلسفی- تحلیل مفهومی[3] (دنیلز و کومبز، ۱۹۹۱) و استنتاج استوار است. مقصود از پژوهش فلسفی انجام دادن فعالیت هایی چون تحلیل مفهوم، تفسیر مفهوم و ارزیابی ساختار مفهوم است و مقصود از استنتاج، استخراج دستاوردی های بهره گیری از یک طرح مفهومی در تعلیم و تربیت است. تحلیل و تفسیر مفهوم در گام نخست به منظور بررسی مولفه های زیر بنایی نقد نیچه به عناصر سازنده فرهنگ مدرنیته انجام می شود و در بخش ارزیابی ساختار مفهوم به بررسی چارچوب مفهوم پردازی نیچه به منزله نقد مدرنیته پرداخته می شود و در بخش پایانی یعنی ارزیابی ساختار مفهوم به طرح الگوی مفهوم بر آمده از نقد نیچه در

[1] .On the Future of our Educational Institutions
[2] .The Self-Assertion of the German University
[3] .Philosophical inquiry- conceptual analysis

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

پیوند با مسئله اساسی آموزش عالی یعنی به محاق رفتن و زوال اصالت پرداخته می شود که این خود مستلزم استنتاج از گام های قبلی یعنی تحلیل و تفسیر و مفهوم و ارزیابی ساختار مفهومی نقد نیچه به مدرنیته می باشد.

نیچه؛ سرچشمه ها و آسیب شناسی نیچه از فرهنگ مدرن

فردریش ویهلم نیچه در ۱۸۴۴ در روکن[1] پروس متولد شد. نیچه هنگامی که به دوره های پیشین آثار خود نگاه می کند آنها را نقاب های گوناگون می داند. نیچه از اصل ها یا نظریه های خاصی سخن می گوید که گویی نیروی پایدار زندگیست. نیچه به جای «نه» شوپنهاوری به زندگی «آری» می گوید. و در مورد یک مرحله از آثارش می گوید «اکنون چندی حالت یک پوزیتیویست و یک سنجشگر و مشاهده گر علمی سردنگر را به خود می گیرم زیرا گمان می کنم که برای سلامت ذهنم سودمند باشد» (نیچه به نقل از کاپلستون، ص۳۸۶). اما این نگاهی نیست که در سرتا سر آثار او دوام داشته باشد. او در آثار بعدی خود از غلبه یافتن نگاه علمی در تمام شئون زندگی شِکوه می کند. در واقع طرح این پرسش به این معناست که فرهنگ سده نوزدهم از نظر وی تحت تسلط علم است.

از آنجا که وی حقیقت را امری ناپایدار در می یابد، به همه عرصه هایی از فرهنگ مدرن و از جمله علم مدرن، از آن حیث که می خواهد امور ناپیدار را به امر عینی و پایدار فرو کاهد، سخت حمله می برد و می گوید علم خود یکی از بسیار دروغ های دوران جدید است. البته در دوران جدید نمود بیشتری می یابد اما ریشه های آن به سقراط باز می گردد که در تمام گفتگوهایش که از طریق افلاطون به ما رسیده است تلاش داشته است که در نهایت به تعریفی از امور برسد و این یعنی همان تعین بخشیدن و پایدار ساختن کلیت جهان در دائما در شدن است و تعینی برای شئون آن نمی توان تعیین کرد. طعنه و نگاه طرد آمیز به گرایش علمی را می توان در بندهای مربوط به درباره شناخت ناب و درباره دانشوران در کتاب چنین گفت زرتشت یافت؛ از جمله در بند درباره دانشوران اینچنین می گوید [دانشمندان]: «بازی کردن با تاسِ تقلبی را می دانند و ایشان را چه عرق‌ریزان گرم بازی دیده‌ام» (نیچه/آشوری،۱۳۸۶ص۱۴۰). در مورد عرصه اخلاق نیز از آنجا که اصالت و فردیت در محور اندیشه او قرار دارد؛ «به این نگرش داوید اشتراوس

[1] .Rocken

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

حمله می برد که همه ی هست و نیست گوهر اخلاق عبارت است از همه انسان های دیگر آنچنان بنگریم که آنان را دارای همان نیازها، خواسته ها و حقوقی بدانیم که خود داریم» (کاپلستون،پیشین،ص۳۹۰).

همچنین در اثر فراسوی نیک و بد دو گونه ی بنیادین اخلاق را کشف کرده است «اخلاق سروران و اخلاق بندگان». مهم آنست که این دو را از هم باز شناسیم. «در اخلاق سروران یا اخلاق مهان (آریستوکرات ها) نیک و بد برابر است با والا و پست و در آن بر چسب های اخلاقی را بر مردمان می زنند نه بر کردارها. اما در اخلاق بندگان سنجه سودمندی برای جماعت ناتوانان و بی زوران است و صفاتی چون همدردی و مهربانی و فروتنی را ارج می نهند و فضیلت به شمار می آورند و مردمان قوی و خود رای را خطرناک می دانند و بنابراین بد می شمارند. بدینسان اخلاق بندگان اخلاق گله ای است. ارزشگذاری های اخلاقی آن فرانمودهای نیازهای گله ای است» (پیشین، ص۲-۳۹۱).

در آثار اولیه نیچه استعاره فیلسوف چونان طبیب فرهنگ را می یابیم و در آثار متاخرش از فلسفه ورزی با پتک یاد می کند که تداعی کننده تندیسگری است (تونگرین ،۲۰۰۰). از آنجا که زبان شناس دوره باستان نیز هست نیک می داند که اندیشمندان این دوره طبیب هم بوده اند؛ از این روی نیچه اگر بر حسب سلامت و بیماری است که از فرهنگ سخن می گوید نشانه ای از تاثیر وی از تفکر آن دوره هست. در حرفه طبابت دو امر مهم قابل تذکار است؛ یکی تشخیص[1] و دیگری تجویز[2]. تلاش نیچه پرداختن به هر دو مقوله از منظر فیلسوف چونان طبیب و تندیس گر است، به عبارت دیگر اگر فلسفه وی را دارای طرحی بدانیم، هم دارای جنبه سلبی است و هم جنبه ایجابی.

فرهنگی که نیچه از آن سخن می گوید انسان به وجود آورنده آن است و محصور در آن نیز هست. «ساحت های فرهنگ از نظر وی عبارتند از: دانش (فلسفه، دانشوری، علم، و آگاهی عمومی)، اخلاقیات و سیاست (در سطوح عمل روزمره، بحث های نظری و عقیدتی، و توجیه) دین (نه تنها باور آشکار و رسمی بلکه شیوه های پنهان زیادی که چنین باوری به درون فرهنگ نفوذ می کند حتی آنگاه که خود را دینی تلقی نمی کنیم) و هنر (موسیقی، هنرهای بصری، هنرهای بلاغت سخنوری و نگارش و هنرمندان به عنوان نوعی موجودیت)» (تونگرین،۲۰۰۰،ص۴) از این

[1] .Diagnosis
[2] .Prognosis

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

رو با این گستره و تصور وسیع از فرهنگ است که به سراغ نقد فرهنگ می رود و علائم بیماری آن را بر حسب فرهنگ سالم یا عالی شناسایی می کند.

به گفته کاپلستون نیچه در دوران دانشجویی اش در لایپزیک کتاب *جهان همچون خواست و بازنمود* نوشته شوپنهاور را کشف کرد و گرچه از آن بدبین بزرگ انگیزش فکری قوی یافت، اما هرگز مرید شوپنهاور نشد و در اثر زایش تراژدی از شوپنهاور توصیفی که ازهولناک بودن زندگی دارد را بر می گیرد و توصیه به اصلاح آن از راه هنر را به جد می گیرد و این بخش از اندیشه شوپنهاور بیشتر به سوی تایید زندگی می رود نه نفی زندگی (کاپلستوم/آشوری ۱۳۸۷). از آنجا که نیچه علاقه وافری به مطالعه ادبیات یونان داشت، چنین برداشتی را نیز در اندیشه های مردمان یونان باستان ردّیابی می کند. به نظر نیچه یونانیان باستان نیک می دانستند که زندگی هولناک است اما تن به بدبینی نمی سپاردند و به زندگی پشت نمی کردند و آنچه می کردند بهتر کردن سیمای زندگی از راه هنر بود. دو خدای یونان باستان معرِّف دو روحیه متفاوت یونانیان باستان است که تعادل در آنها باعث به وجود آمدن نبوغ و توان آفرینندگی می شود. این دو خدا عبارتنداز دیونوس[1] و آپولو[2]. دیونوس ازنظر نیچه نماد زندگی به منزله روندگی و آفرینندگی است و آپولونماد نظم و سر سپردگی به قانون است. از نظر نیچه در دوره مدرن این تعادل به هم خورده است و روح آپولونی غلبه بیشتری یافته است. یکی از نشانه های آن را افول فردیت واصالت می داند که در مجموع به وجود آوردنده یک فرهنگ بیمار و عاری از سلامت است که انسان و ارزش های والا ارج چندانی ندارد چرا که به مسیری رو کرده است و می کند که به یکپارچگی و ایجاد جامعه توده ای می انجامد که با لحن تحقیر آمیز گله ی گوسپندان از آن یاد می کند. «در چشم گوسپندان دیگر دانشور نیستم. سرنوشتم چنین می خواهد: خوشا سرنوشتم!» (نیچه/آشوری۱۳۸۶ص۱۳۸). فرهنگ بیمار یعنی آشفتگی فکری اکثر آدمیان در چنین جامعه ای به زایده های متحرکی می مانند که جهان برایشان جز لاشه ای شکم سیرکن و شایسته تاراج نیست در جامعه ای که فرهنگ ناسالم حکومت کند انسان والا مفهوم چندانی ندارد؛ چون اعضای چنین جامعه ای می پندارند همه افراد انسانی با هم برابرند و همه دارای ارزش یکسانی هستند (نیچه/گوتن۱۳۸۶). در چنین شرایط فرهنگ

[1] .Dionysus
[2] .Apollo

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

ناسالمی عده ای که زیرک ترند همنوعان خود را استثمار می کنند و خونشان را می مکند و حاکم می شوند و عده ای که نتوانسته اند چنین فرصتی به چنگ آرند، ماسک روشنفکری به چهره می زنند و تار فرهنگ جامعه خود را می تنند. این عده را باید روشنفکران وارونه خواند؛ چون در وجودشان هر چیزی به غیر از روشنفکری یافت می شود. روشنفکران وارونه با هدف تحریص و تطمیع مردم از گسترش تعلیم و تربیت عمومی سخن می گویند و خود را به عنوان راهنمایان توده مردم، آنان را به سراشیبی سقوط هدایت می کنند و یا در زندان فکری می اندازند. در میان روشنفکران وارونه سه گروه عمده را می توان تشخیص داد: خرچنگ صفتان، متعصبان بومی و انگل خویان (نیچه، پیشین). نیچه پس از بر شمردن سه گونه از روشنفکران در مورد ویژگی های آنها نیز سخن می گوید. این سه دسته از نگاه وی عبارتند از خرچنگ صفتان، متعصبان بومی و انگل خویان.

خرچنگ صفتان مورد نظر نیچه نمونه ای از روشنفکران وارونه در آلمان هستند که روش آنها خزیدنن به قهقراست. آنها نه برای آینده اندیشه ای در سر دارند و نه به زمان حال توجه دارند. آنها به عقب برگشتن آرزو می کنند و عظمت را در گذشته جستجو می کنند. در میان ویرانه های اعصار باستان کهنه پاره ها جمع می کنند و خود را پاسدار و حامی پندارهای پیشین می دانند. گروهی دیگر از روشنفکران وارونه آلمان متعصبان بومی هستند؛ قدرت تباه کننده اینان در تنفرشان است؛ این ها متنفرند از هر آنچه که رنگ غیر بومی دارد. آنها خود را عاشقان جنبه های بومی جلوه می دهند و دایم متظاهر به وطن پرستی هستند. پندار ناصحیح آنها این است که هر چیز غیر بومی منحط است و برای اجتماع مضر. این دسته با خصومت و بی شرمی بر تمام اصول و مکاتب دیگر می تازند و با هر حربه ای که بیابند ضربه بر پیکر تمدن و فرهنگ دیگران وارد می سازند(نیچه/گوتن۱۳۸۶).

انگل خویان خطرناک ترین دسته روشنفکران وارونه هستند. آنها چهره های گوناگون دارند و دائماً رنگ عوض می کنند و به همین سبب بسیار خطرناکند و با دود فکری خود سعی می کنند تمام اعصار را بپوشانند. آن‌ها راغب‌اند درباره همه چیز اظهار نظر کنند. در هر موردی از روش انگل پیروی می کنند. انگل جویای هر چه را که سالم، با طراوت و زیباست را به تباهی بکشاند؛ انگل برای قلمرو خود حدی نمی شناسد، روشنفکران وارونه انگل خو در محدوده خاصی عمل نمی کنند؛ آن ها خود را درباره هر موضوعی خبره می دانند (نیچه، پیشین).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

به نظر نیچه هدف از برشمردن اقسام روشنفکران در دوره مدرن تشخیص بیماری و نشان دادن ویژگی های یک فرهنگ سالم است. همچنان که خود می گوید «هدف من از بر شمردن خصوصیات یک فرهنگ بیمار، آماده کردن زمینه بهتری برای روشن تر ساختن ویژگی های یک فرهنگ سالم و نقش فلسفه در آن است» (نیچه/گوتن،پیشین، ص۶). نمونه ای ارزنده از یک فرهنگ سالم فرهنگی است که یونانیان قرن پنجم و ششم یعنی پیش از سقراط داشتند. یونانیان این دوره تاج گل شاداب فلسفه و معرفت را در محراب زندگی به جا گذاشتند. به نظر نیچه اندیشمندان باستان پیش از سقراط آزاد اندیش بودند و آزاد اندیشی لازمه یک فرهنگ سالم است. رقابت آنان در پی بردن به خصوصیات ممتاز دیگران بود تا به عنوان سرمشقی برای رسیدن به اوج کمال بیشتر استفاده کنند. در یک اجتماع ناسالم افراد معمولا درصددند که نقطه ضعف های دیگران را بیابند و از آنها برای رسیدن به هدف های شوم و مبتذل خود سود برند. برای یونانیان آنچه که والا بود، اهمیّت داشت و به همین جهت در جهت تکمیل هر چه بیشتر آن می کوشیدند (نیچه، پیشین). یونانیان با فرهنگ واقعاً سالم خود حقانیت فلسفه را به اثبات رساندند به این ترتیب که با خلوص نیت به فلسفه پرداختند ومطابق عقاید فلسفی خود عمل کردند. به نظر نیچه عدول از فرهنگ سالم بوده است که به تدریج به نهلیسم انجامیده است و در دوران جدید به اوج خود رسیده است. نهلیسم از نظر نیچه به معنای جایگزین شدن ارزش های کاذب با ارزش های اصیل قدیمی است. در واقع البته «مفهوم نهلیسم نقشی حیاتی در نقد فلسفی- سیاسی مدرنیته - با اوصافی که گفته شد- در نیمه اول قرن بیستم در آلمان و در راس همه آنها در آثار نیچه و به ویژه در کتاب اراده معطوف به قدرت متجلی شده است (ولر، ۲۰۱۱). نهلیسم از نظر نیچه دو معنا داشته است یکی معنای سلبی و انفعالی است و دیگری معنای ایجابی و فعالانه است.

نهلیسم سلبی؛ فلسفه ورزی در مقام طبابت آموزش عالی

دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی در طول تاریخ تقریباً ۸۰۰ ساله خود تحولاتی را از سر گذارنده است. دانشگاه قرون وسطی به عنوان اجتماعی از استادان و شاگردان نمونه ای از نظام صنفی بود. دانشجویان خواهان آموزش های پیشرفته گرداگرد افرادی که اشتهار علمی داشتند و دارای کرسی های خاص بودند می نشستند. مرحله بعدی توسعه دانشگاه به طور پیچیده ای بانقش دانشگاه در تشکیل دولت ملی مرتبط بود که از لحاظ حرفه ای نیازمند شاگردان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

یا کارکنان کشوری آموزش دیده بود و از کشورهایی چون سوئد و نروژ به کشورهای قاره ای فرستاده می شدند همانگونه که امروز کشورهای در حال توسعه دانشجویان خود را به کشورهای اروپایی یا ایالات متحده می فرستند. زبان لاتین به عنوان زبان اصلی خود را تثبیت کرد. از کمنیوس به عنوان طلیعه این رویداد یاد می کنند (هازن/طایفی۱۳۷۷).

بر اساس بررسی های تاریخی هازن، آزادی آکادمیک بر پایه آزادی بیان اغلب دانشگاهها را به ستیز و تضاد با مراکز قدرت شامل دولت و کلیسا کشانده است. برای دولت یا کلیسا قبول اینکه تغذیه شوندگان از دست های آنها شاید گاهی دست های آنها را گاز بگیرند مشکل است. جامعه نوین با تولید انبوه کالای صنعتی و خدمات عمومی فزاینده در بهداشت آموزش و رفاه مشخص می شود. در این جامعه قالب رو به گسترشی از اطلاعات وجود دارد که شهروندان عادی باید به منظور ادامه حیات خود فراگیرند (هازن، پیشین).

آیا برنامه هایی چون پرورش تفکر یا فلسفه برای کودکان یا بزرگسالان به تنهایی به محقق شدن فرهنگ والا یاری می رساند؟ از نظر نیچه «فلسفه همواره کج اندیشان را کج اندیش تر کرده است و بیماران فرهنگی را به سوی بیماری بدتر سوق داده است» (نیچه/ گوتن،۱۳۸۶ ص۹). از این رو آزادی را شرط لازم برای محقق شدن اثر گذاری فلسفه ذکر می کند و در جایی دیگر از اثر حکمت در دوران شکوفایی فکری یونانیان اشاره می کند که «فلسفه در جایی که نتواند با حق کامل خود به موجودی اش ادامه دهد خطرناک است و فقط سلامت یک فرهنگ آزاده این امکان را می دهد که فلسفه با حق کامل و به طور ثمربخشی به هستی خود ادامه دهد (پیشین). البته صرف فلسفه ورزی تضمین کننده فرهنگ سالم نیست، بلکه فلسفه ورزی توام با جهان بینی متعادل دیونوسی و آپولونی است که می تواند به ایجاد یک فرهنگ سالم منجر شود. از این رو نیچه زمانی که از فلسفه دفاع می کند، توضیح می دهد که «هدف من دفاع از حقانیت فلسفه است و برای رسیدن به این هدف باید نشان دهم به چه منظوری یک فرهنگ سالم از فلسفه استفاده کرده است و می کند. از این رو به حامیان فرهنگ بیمارگونه و اشاعه دهندگان آن نیز هشدار می دهد که به چه دلیل فلسفه به خصوص برای آنها مضر است. اگر فلسفه تاکنون توانسته است نقش مفید و نجات بخشی ایفا کند و یا سپر بلایی باشد فقط در یک فرهنگ سالم بوده است. در هر زمانی که شالوده فرهنگی از هم

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

گسیخته شد، هر وقت تنش لازم بین اجزای متشکل آن نقصان یافته است فلسفه هرگز نتوانسته است اجزای مختلف آن را به هم پیوند دهد (نیچه/گوتن، پیشین).

پذیرش انبوه داوطلبان دانشگاهها یکی از مهمترین نشانه های افول فرهنگ عالی و فردیت زدایی است. دانشگاه های مدرن یکی از مهمترین تکالیف خود را تامین نیروی انسانی بخش های مختلف اقتصادی و صنعتی می دانند، گویی که برای آینده از قبل معلوم و متناسب با نیازهای بازار کار باید آموزش ببینند و تمام تلاش خود را برای تصدی سمت های موجود در بازار کار انجام دهند. موضوع طنز آمیز تر این است که سازمان های دولتی برای کارکنان خود مشوق افزایش حقوق را برای ادامه تحصیل قرار داده است، اگر چه تحصیلی که قرار است داشته باشند ممکن است هیچ ارتباطی با کاری که انجام می دهند، نداشته باشد. چنین قانون گذاری هایی نشانه رتبه بندی چشم و گوش بسته ای است که به تناسب شکل و محتوا توجهی ندارد و انگار طنین همان سخن نیچه را یاد آور می شود که گویی« هرچه بیشتر بهتر»! و عجیب نیست سیل داوطلبان به موسسات به اصطلاح آموزش عالی روانه می شود و سخت در پی چیزی به اسم مدرک دانشگاهی اند، آن مدرک هرچه می خواهد باشد. در این میان موضوعی به اسم فردیت و آفرینش فردی می تواند جایی داشته باشد؟

سیاست گذاری در آموزش عالی مدرن تابع مفهوم سیاست مدرن است. در سیاست مدرن گرایش های دموکراتیک بدون برطرف کردن ویژگی های ضد اصالت و فردیت آن غلبه دارد و نیز نقش مهمی در تعیین خط مشی های آموزش عالی دارد. از این رو سیاست مدرن خود بدون برطرف کردن عیب های اساسی خود (از جمله توده گرایی) مشوق آموزش عالی توده گرا خواهد بود. از نظر نیچه سیاست مدرن خود نوعی فرهنگ انبوه است. از این رو به نظر کلنر، نیچه یک فیلسوف ضد سیاست[1] است به این معنا که اعتقاد دارد که سیاست های معطوف به توده و جامعه انبوه، میل به همسان سازی و کنار گذاشتن فردیت دارند. در اثر *چنین گفت زرتشت* از دولت به عنوان هیولای سرد[2] یاد می کند (کلنر،۲۰۱۴).

[1] .Anti-political
[2] .Cold monster

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

چند پارگی علم و انسان به واسطه تخصص گرایی و غیاب بینش کلی

هانا آرنت[1] در کتاب "وضع بشری" وجوه عرفی شده هستی انسان جدید را به تصویر می‌کشد. به نظر وی «در قرون وسطی یک نقطه ارشمیدسی وجود داشت که با توجه به آن انسان جهان و خودش را تعریف می‌کرد. ملاکهای ارزیابی انسان‌ها در بیرون از خودش فرار داشتند ولی در عصر مدرن همه این ملاک‌ها به یک سوژه یعنی به انسان فاعل شناسا تقلیل یافت دیگر نقطه ارشمیدسی بیرون از کیهان وجود نداشت. انساان ملاک همه چیز شد و در تعبیر دکارتی «من می‌اندیشم پس هستم»، «من در بیان دکارت ظهور معین سوژه ای فاعلی استکه در سراسر دوران جدید به چشم می‌خورد» (آرنت، ۱۹۵۸، ص۲۶۹). از این رو تخصصی شدن و به وجود آمدن رشته های مختلف علمی یکی از نشانه های غلبه پیدا کردن نگرش حرفه ای و تخصصی است. نگرش حرفه ای اگر چه برای اداره امور اجتماعی کارایی بسیار می تواند داشته باشد اما از آنجا که انسان محصِّل و مخاطب این تخصص هاست همواره در خطر از دست دادن بینش کلی درباره جایگاه علم و انسان قرار دارد. به بیان نیچه ای نبود معیار اصالت همان از دست رفتن نقطه قابل اتکای ارشمیدسی است که آرنت از آن سخن گفته است و نشانه همان ویژگی نهلیستی است که قبلا در مورد آن سخن گفته شد.

آنچه در زبان فارسی دانشگاه نامیده می شود معادل انگلیسی آن university و معادل عربی آن جامعه و معادل پیشینه قدیمی تر آن نظامیه است. با در نظر داشتن معنای university در زبان انگلیسی و لاتین به دو دلالت معنایی آن می توان اشاره کرد یکی Unit به معنای وحدت و یکی universe به معنای جهان. گویی نهادی که در دوران اولیه تاسیس university یا نظامیه نامیده شده است در بردارنده تصوری از کارکرد آن بوده است. همانگونه که آنچه که در زبان فارسی دانشکده نامیده شده است در زبان لاتینfaculty عنوان گرفته است که فارغ از معنایی که امروز به خود گرفته است به معنای قوه نیز هست و در نسبت با university یعنی مجموع قوایی که نهایتا به یک وحدت منتهی می شود مانند بدن انسان –که خود جهان صغیر است– که از قوای متعددی تشکیل شده و با هم بودن آنهاست که پدیدآیی انسان را ممکن و معنادار می کند و از این رو به نحوی تکمیل کننده معنای university می باشد.

[1] .H. Arendt

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

به همین مناسبت است که برخی به جای university از multiversity استفاده کرده اند که به پدید آمدن جهان ها به جای جهان اشاره دارد (آلن و آلن،۲۰۰۳). حال چالش اساسی این است که با وجود حرفه گرایی رادیکالی که در دانشگاه های مدرن ایجاد شده است چگونه می توان علم و عالم را مجددا به جهان پیوند داد. به نظر بروس ویلشیر اجزای اصلی کنش تعلیم و تربیت از سوی حرفه گرایی ای که از محدودیت های خود آگاه نیست مورد تهدید واقع شده است (ویشلر،۱۹۹۰).

با این مختصر و مقدمه به نظر می رسد که حداقل در عرصه معادل سازی university در زبان فارسی توفیقی نداشته ایم. مقصود از بیان این ریشه شناسی اشاره به پیوندی است که معنا و دلالت university به عنوان یک نهاد آموش عالی در بدو تاسیس داشته است و نقدی که نیچه از ویژگی نهلیسم به عنوان ویژگی فرهنگ مدرن یاد می کند.

نیچه در اثر شوپنهاور به عنوان آموزشگر به صراحت اشاره می کند که «اگر علم در جهت اصل بزرگتری که آموزش و پرورش است، هدایت نشود و در چنین حد و مرزی نگهبانی نگردد و بر عکس به آن اجازه داده شود که بر اساس اصل «هر چه بیشتر بهتر» هر چه افسار گسیخته تر به جلو برود، پیشروی علم مطمئناً برای دانشمندان همان قدر زیان دارد که اصل «اقتصاد آزاد» برای اخلاقیات ملت ها» (نیچه/امین، ۱۳۷۹).

یکی دیگر از نشانه ها و نمود های بیماری آموزش عالی مدرن غلبه اشکال مختلف نظام ارزشیابی کمّی در مورد دانشجو و استاد است. از آنجا که ساز وکار اداره نهادهای مدرن با سیاست های علمی هدایت می شود و علم در معنای مدرن آن با امر سنجش پذیر سرو کار دارد، در نهایت در نظام آموزش عالی مدرن هم دانشجو و هم استاد بر حسب عدد سنجیده می شود. چنین نظام ارزیابی شکل گرایانه ای نمی تواند از کیفیت محتوای آنچه که آموزش داده می شود و آموخته می شود وقوف یابد. چه کسی باید محتوای کیفی ۱۰ عدد مقاله ISI شخص الف و شخص ب را تعیین کند؟ مگر غیر از این است که نظام ارتقای دانشجو و استاد بر اساس کسب عدد سامان یافته است؟ یکی از پیامدهای چنین روندی غیاب هویت دانشگاه، استاد و دانشجو است. در نهایت در چنین فضایی که مجال پرورش

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

فردیت فراهم نباشد همواره یک نوع آشفتگی و بی هدفی در کنش و منش استاد و دانشجوی دانشگاه ملاحظه می شود.

غیاب صداقت (نبود وحدت نظر و عمل)؛ بسیار اتفاق می افتد که استادان دانشگاه ها بر اساس مصلحت هایی بیانی غیر از آنچه که خود بدان اعتقاد دارند به زبان می آورند یا عمل می کنند. از نظر نیچه یکی از نشانه های شکوفایی حکمت در دوره یونان باستان این بود که حکیمان آن دوره مطابق عقاید فلسفی خود عمل کردند.

نهلیسم ایجابی؛ فلسفه ورزی در مقام تندیسگری(بازسازی) آموزش عالی، مسیرهای برون رفت از بحران

دو شکل از نهلیسم در آثار نیچه قابل شناسایی است یکی نهلیسم سلبی یا منفی است که توصیفی از ارزش زدایی[1] شدن ارزش های[2] والا در جامعه مدرن است و دیگری نهلیسم ایجابی است که نوعی ارتقای ارزش های کم مایه و جایگزین کردن آن با ارزش های والاست.

با الهام از تحلیل مفهوم اصالت از نگاه نیچه در حوزه درون دانشگاهی و برون دانشگاهی به نحو ایجابی تجویزهایی می توان داشت. در حوزه درون دانشگاهی می توان به سوی ایجاد ارزشیابی های مبنی بر فرد و خود ارزشیابی حرکت کرد و در حوزه برون دانشگاهی می توان انتظار داشت که نهادهای دیگر از جمله نهادهایی که هدف شان تولید کالا و خدمات است را در پرتو تعدیل سیاست انبوه ساز دموکراتیک به سمتی سوق داد که متناسب با حوزه خود به اندازه کافی شغل و نهادهای آموزشی غیر عالی ایجاد کنند که نیاز به کسب مدرک در نهادهای آموزش عالی به منظور کسب شغل و مدرک به حداقل برسد. حرکت از مدرک گرایی به سوی مدرک زدایی به واسطه بازنگری در هنجارهای شایستگی حرفه ای و مقبولیت اجتماعی نیز یکی دیگر از راهبردهای ایجاد زمینه برای پذیرش داوطلب هایی است که انگیزه های غیر شغلی و غیر مدرک گرایانه را دنبال می کنند.

آفرینش گری به عنوان زمینه ساز پرورش اصالت: یکی از شرط های مهم آفرینش گری ارزیابی فرهنگ موجود و تعالی بخشیدن آن است. در پرتو دسته بندی اقسام روشنفکران می توان دریافت که هر سه نوع روشنفکران (خرچنگ صفتان، متعصبان بومی و انگل خویان) میل به حفظ وضع موجود دارند. از این رو ارتقاء و تعالی ارزش ها

[1] .Devaluation
[2] .Transvaluation

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

نیازمند بازآزمایی یا ارزیابی مجدد آنها از سوی افراد است؛ با این وجود اگر بتوان معنای مثبتی از روشنفکری دریافت همین شق چهارم است؛ یعنی ارزیابی فرهنگ به منظور تعالی و ارتقای آن و چه بسا آفرینش ارزش های جدید. و همین شق چهارم است که می تواند هویت پاره پاره شده دانشگاه را مجدداً احیاء کند و بنای جدیدی از ایده دانشگاه ایجاد کند. از منظر نهلیسم ایجابی زندگی به خودی خود معنایی ندارد و باید بدان معنایی فردی بخشید. در پرتو معنای ایجابی نهلیسم مورد نظر نیچه، زندگی به طور معمول و در پس هنجارهای متعارف معنای اصیلی ندارد، بلکه باید یک مربی اصیل مسیر پیمودن راه اصیل شدن را نشان دهد. نیچه خود در اثر شوپنهاور به عنوان مربی، به اثرگذاری شوپنهاور در خودش به عنوان چنین مربی ای که خصوصیات ممتازی دارد اشاره می کند.

نقش رهایی بخش و فردیت ساز هنر: یکی از فعالیت هایی که از نگاه نیچه می تواند زمینه ساز پرورش فردیت باشد آفرینش آثار هنری است. با ایجاد این زمینه افراد می توانند تاحدودی خلاء هایی که با حرفه گرایی و تخصص گرایی رادیکال ایجاد شده است را پر کنند و به معناهای فردی انسجام یافته رابطه خود با خود و جهان نزدیک شوند . از جمله خلاء های حاصل از حرفه گرایی رادیکال در دوره مدرن پدید آمدن انسانی است که هربرت مارکوزه هویت او را تک ساحتی نامیده است؛ به این معنا که علی رغم تنوع و تعدد ابعاد وجودی انسان، حرفه گرایی جدید ساحات وجودی او را به یک ساحت و آن همانا ساحت حرفه ای فرو می کاسته است (مارکوزه/مویدی۱۳۶۰). ایجاد برنامه های هنری خود جوش در عرصه آموزش عالی می تواند به خود آگاهی و بازشناسی موقعیت پاره پاره شده انسان در جهان با علم یاری رساند.

بحث و نتیجه گیری

در واقع نیچه پدر معنوی اندیشه ها و گرایش های فکری معاصری چون هایدگر، حلقه فرانکفورت و فوکو است. نیچه یکی از نخستین فیلسوفانی است که خصلت فرهنگ انبوه را خصلت بنیادی فرهنگ مدرن می داند و مورد نقد قرار می دهد. به وجود آمدن انقلاب های صنعتی و دموکراتیک همزمان با پدید آمدن مقولاتی چون ادبیات عامه، روزنامه نگاری است. برخلاف نیچه کسی چون مارکس، نسبت به رسانه ها و نشر انبوه خوش بین است و آن را زمینه ساز دموکراسی و آزادی های مدنی می داند.به نظر توبس «چهار مقام متفاوت را در آثار نیچه می توان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

شناسایی که کرد با موضوع فلسفه آموزش عالی می تواند پیوند یابد که به نوعی نشانه فزونی گرفتن یک ویژگی بر ویژگی دیگر و بازگشت به دوگانه گرایی است، نگرش آپولونی و دیونوسی در اثر تولد تراژدی، امر تاریخی و فراموشی در اثر تاملات نا بهنگام، کنش و واکنش در اثر تبار شناسی اخلاق، و بازگشت جاودانه به اراده به قدرت در اثر *چنین گفت زرتشت*» (توبس،۲۰۰۴، ۱۱۳).

اگر چه به دلیل پراکندگی و سبک نوشتار و در برخی جاها تناقض ها یا شاید تناقض نمایی ها که در نوشته های نیچه وجود دارد به دشواری می توان یک نظام و ساختار منسجم برای فلسفه وی ترسیم کرد. مثلاً در مقایسه برای فلسفه کانت چنین دشواری وجود ندارد. تلاش کسانی که از اندیشه های پراکنده وی یک نظام فکری معین و مشخص می سازند شاید در مقابل روح غالب دیونوسی فلسفه وی باشد. اما نیچه در مقایسه با کسانی مانند فوکو و هورک هایمر به ندرت وارد تحلیل و نقد جزئیات مسائل فرهنگی مانند انواع رسانه ها و اشکال زندگی مدرن شده است. برخی از منتقدان به دلیل خود محوری ای که اساس نگرش و گرایش اوست ، اساسا تعلیم و تربیت مورد نظر وی را خود مدارانه[1] ارزیابی می کنند چرا که هر دانشجو یا دانش آموزی باید در پی ایجاد قدرت با غلبه بر فرهنگ غالب و هنجارهای رایج باشد؛ چرا که در چنین صورتی است که ایده آفرینشگری و اصالت محقق می شود. از نظر جوناس «اعمال اندیشه های نیچه در همه موقعیت های تربیتی مناسب نیست و برای سازگاری با جوامع دموکراتیک نیازمند جرح و تعدیل هایی می باشد اما ظرفیت هایی نیز در بر دارد که می تواند به ایجاد تعادل در امر تربیت یاری رساند (جوناس،۲۰۱۲، ص۹).

آنچه از فلسفه ورزی وی برگرفتنی است به عهده گرفتن همزمان دو تکلیف است؛ یکی تشخیص و دیگری تجویز یا از نو بر ساختن. در عرصه آموزش عالی مدرن که نمودهای مشخص آن در دانشگاه های جدید قابل تشخیص است می توان از نحوه تحلیل و پردازش وی از پدیدار دانش، دانشجو، دانشمند و استاد به مثابه اجزا تشکیل دهنده دانشگاه مدرن و مولّد فرهنگ انبوه بهره گرفت. ممکن است آنچه که غالباً از فلسفه نیچه دریافت شده باشد روح تخریب

[1] .Egoistic

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

گری فلسفه وی باشد، اما این بُعد مهم از فلسفه وی تنها ساحت از فلسفه وی نیست بلکه به جنبه نهلیسم سلبی یا منفی وی مربوط می شود، فلسفه وی جنبه مهم دیگری که داری نهلیسم ایجابی یا آفرینش گرانه است.

منابع

برمن، مارشال. (۱۳۷۹). تجربه مدرنیته (هر آنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود) (ترجمه، م. فرهادپور.). تهران: طرح نو.

کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷) .تاریخ فلسفه؛ از فیشته تا نیچه، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر علمی و فرهنگی و سروش.

نیچه فردریش .(۱۳۷۵).فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری، تهران،نشر خوارزمی

نیچه، فردریش .(۱۳۷۹) شوپنهاور به عنوان آموزشگر، ترجمه سید حسن امین، نامه فلسفه، بهار شماره ۹،صص۲۱۴-۱۹۲

نیچه، فردریش .(۱۳۸۶). چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر آگه

نیچه، فردریش .(۱۳۸۶). حکمت در دوران شکوفایی فکری یونانیان، ترجمه کامبیز گوتن، تهران، نشر علمی فرهنگی.

نیچه،فردریش .(۱۳۷۷).حکمت شادان، ترجمه جمال آل احمد،سعید کامران، حامد فولادوند، تهران، نشرجامی

هازن،تورستن . (۱۳۷۷). ایده دانشگاه: نقش های رو به تغییر بحران معاصر و درگیریهای آینده، ترجمه علی طایفی، *رهیافت*، بهار و تابستان، ش۱۸، ۲۸-۱۴

پرون،استیوارد. (۱۳۸۱). اساطیر روم. ترجمه باجلانفرخی. چاپاول. تهران: انتشارات اساطیر

مارکوزه،هربرت. (۱۳۶۰). انسان تک ساحتی، ترجمه حست مویدی،تهران: امیرکبیر

Allen, W. B. & Allen, C. M. (2003). *Habits of Mind: fostering access and excellence in higher education*, Transaction Publishers, New Brunswick, New Jersey.

Arendt, H. (1958). *The human condition*, USA, The University of Chicago Press.

Coombs, J. R.& Daniels, L. R. (1991). Philosophical inquiry: Conceptual Analysis. (ed) Short, Edmund C, in *Forms of curriculum inquiry*, pp27-42.

Cooper, D. E. (1983). *Authenticity and learning; Nietzsche's educational philosophy*, London, Routledge&Kegan Paul plc

Deem, R. & Hillyard, S. & Reed, M. (2007). *Knowledge, Higher Education*, an the New Managerialism, Oxford University Press

Heidegger, M. (1933).*The Self-Assertion of the German University*, available at:https://webspace.utexas.edu/hcleaver/www/330T/350kPEEHeideggerSelf-Assertion.pdf

Jonas, M. E. (2012). *Educating the Self and Others: Nietzsche Education for the Common Good, Philosophy of Education Society of Great Britain.available* at:http://www.philosophy-of-education.org/uploads/papers2012/Jonas.pdf

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

Kellner, D. (2014). *Nietzsche's Critique of Mass Culture*,retrieved from: http://www.uta.edu/huma/illuminations/kell22.htm

Milam, J. (2006.Ontologies in Higher Education. (eds)Amy Scott Metcalfe, knowledge *management and higher education: A critical analysis*.pp.34-62Information Science Publishing.

Nietzsche, F. (1872).*On The Future of Our Educational Institutions*,available at:https://webspace.utexas.edu/hcleaver/www/330T/350kPEENietzscheFutureTableAll.pdf Press.

Professionalizing, Purity, and Alienation, State Univ Ersity Of New York Press

Prosser, B. T.&Ward, A. (2000). Kierkegaard and the internet: Existential reflections on education and Community, Ethics and Information Technology 2: 167–180.0 Kluwer Academic Publishers. Printed in the Netherlands. Available at: http://www.sorenkierkegaard.nl/artikelen/Engels/129.%20Kierkegaard%20and%20the%20internet.pdf

Ricoeur, P. (1970). *Freud and Philosophy*.New Haven, Conn.: Yale University

Tongeren, J. M. P. V. (2000) *Reinterpreting modern culture: an introduction to FriedrichNietzsche's philosophy*, USA, Purdue University Press West Lafayette, Indiana

Tubbs, N. (2004). *Philosophy's Higher Education*, New York, Boston, Dordrecht, LONDON, MOSCOW, Kluwer Academic Publishers

Turner, D. A. (2011). *Quality in Higher Education*, Sense Publishers.

Willshire, B. (1990). *The Moral Collapse of the University* Jonas, Mark E. (2012) Educating the Self and Others: Nietzsche Education for the Common Good, *Philosophy of Education Society of Great Britain Annual Conference*, New College, Oxford,30 March – 1 April.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]

The Challenges of Higher Education Based on Friedrich Nietzsche's Critique of Modern Culture

Ramazan Barkhordari

Abstract

As has been indicated in some documents, the higher education as an institution has been large history-more than eight century- and in this large history, important event has happened. Higher education in modern era follows the modernity as encompass movement by the components such as scientism, individualism, mass production, technicism. Arising such tendencies in higher education has encounter to ancient higher education values. Friedrich Wilhelm Nietzsche-19th German Philosopher- is one of the major philosophers that critiques such modernity values. In current paper there has been explained his views on mass culture and authenticity, and mentioned the signs in modern higher education. Philosopher as medic and philosopher as sculptor are two metaphors that used as two task of diagnostic and prognostic for philosopher. At the first level, there was a diagnose of the sign of illness in higher education on nietzche's perspective (mass reception of candidates for being student in university, dominant of quantity in all aspects of higher education, dominant of scientific methods as the legal methods, absence of aesthetic realm and etc. and at the second level the task of prognosis evolution in the mentioned component were explained.

Keywords: Higher Education; Modernity; Mass Culture; Nietzsche; Negative Nihilism; Positive Nihilism

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOI: 10.18869/acadpub.erj.3.32.1]